

جودیت باتلر: وقتی که کشتن زنان جرم نیست!

مبارزه جهانی برای توقف خشونت علیه زنان در پیوند با مبارزه برای برابری انسان‌هاست.

دهم جولای 2019



جودیت باتلر در خانه؛ برکلی، کالیفرنیا. عکس از برایان ل. فرنک/ نیویورک تایمز

مصاحبه‌کننده: جورج ینسی¹

مترجم: سکینه بزرگ

سال گذشته وقتی که به جودیت باتلر مراجعه کردم مدت زیادی نبود که مقاله‌ای نوشته بودم با عنوان «من یک سکسیست هستم»، چرا که جنبش #من‌هم² به شدت در جریان بود. امیدوارم بودم که نقد رُگ و پوست‌کنده‌ای دربارهٔ مقاله دریافت کنم، ولی بیشتر از آن نصییم شد: تبادل نظر مفرح و عمیقی که به این مصاحبه انجامید و یادآوری اینکه خشونت علیه زنان، در اشکال گوناگون‌ش، یک تراژدی جهانی است.

جودیت باتلر بخاطر دهه‌ها فعالیتش در حوزهٔ فلسفه، فمینیسم، و اکتیویسم [کنشگری] در سراسر جهان شناخته شده است. پروفیسور گروه ادبیات تطبیقی و برنامهٔ نظریهٔ انتقادی در دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، است و نویسندهٔ چندین کتاب تأثیرگذار

¹. George Yancy

جورج ینسی استاد فلسفه در دانشگاه Emory است. واکنش تند: وقتی در مورد نژادپرستی در آمریکا صادقانه صحبت می‌کنیم چه اتفاقی می‌افتد، عنوان آخرین کتاب اوست.

². #MeToo movement

از جمله یادداشت‌هایی دربارهٔ یک نظریهٔ اجراگری/اجتماع³ و کتابی که بزودی منتشر خواهد شد، یعنی نیروی خشونت-پرهیزی⁴. این مصاحبه از طریق نامه‌نگاری الکترونیکی انجام شد.

جورج ینسی: می‌دانم که شما با جنبش اکتیویستی چندملیتی Ni Una Menos⁵ آشنایی دارید. این جنبش که چندین کشور را در آمریکای لاتین دربرمی‌گیرد، به مبارزه علیه اشکال مختلفی از خشونت می‌پردازد، به‌طور خاص زن‌کشی، که به معنای قتل عمدی زنان و دختران به سبب جنسیتشان است (مثلاً گفته می‌شود که در آرژانتین هر 30 ساعت یک زن به قتل می‌رسد). البته ما در ایالات متحده آمریکا جنبش #من‌هم‌را داریم. نظر شما دربارهٔ این دو بسیج مشابه ولی مختلف چیست؟

جودیت باتلر: تأکید بر این مسئله مهم است که همین حالا فمنیست‌های زیادی وجود دارند (چنانکه همیشه وجود داشته‌اند) و آنها باتوجه به نقطه تمرکز و حوزه فعالیتشان متفاوتند. نی اونا منوس (Ni Una Menos) جنبشی است که میلیون‌ها زن را در سراسر آمریکای لاتین برای مبارزه با خشونت علیه زنان، افراد ترنس، و بومیان به خیابان‌ها آورد. شعار «not one less» یعنی حتی یک زن دیگر هم نباید قربانی خشونت شود.

حائز اهمیت است که این فراخوانی است از سوی یک کالکتیو: «طبقه زنان، این اجتماع درحال گسترش که دربرابر خشونت علیه خود مقاومت می‌کند، هیچ‌کس دیگری را از دست نخواهد داد.» بلکه: «ما، بعنوان زن، زندگی دیگری را از دست نخواهیم داد.» این جنبش مبتنی بر ایدهٔ محدودی از هویت نیست، بلکه ائتلافی قوی و عمیق است که به حمایت از زنان و افراد ترنس کارگری می‌پردازد که عضو اتحادیه‌ها و کلیساها هستند، فارغ از اینکه احتمالاً با دانشگاه‌ها در ارتباط باشند یا نه.



راهپیمایی معترضان علیه خشونت جنسیتی در آرژانتین در ماه جون. عکس از امیلیانو لاسالویا/آژانس فرانس-پرس

³. *Notes Toward a Performative Theory of Assembly*

⁴. *The Force of Non-Violence*

⁵. ترجمه فارسی اولین مانیفست جنبش Ni Una Menos به پیوست این مصاحبه در وبگاه حلقه تجریش در دسترس است. م

اعتراض جمعی خشمگین علیه کشتار زنان مهم است، اما این خشونت علیه افراد تراجنسیتی، به‌طور خاص علیه زنان تراجنسیتی نیز انجام می‌گیرد، و همینطور علیه «las travestis» (یعنی کسانی که همواره هویت خود را تراجنسیتی نمی‌دانند). به همین دلیل است که گاهی از این جنبش بعنوان جنبشی علیه «زنانگی‌کشی»⁶ یاد می‌شود – یعنی همه کسانی که دارای خصوصیات زنانه شده‌اند یا زنانه به‌شمار می‌آیند. این مسئله مهمی است چون این قتل صرفاً از روی جنسیت صورت نمی‌گیرد؛ [بلکه] خشونت علیه زنان راهی برای تثبیت زنانگی قربانی است. خشونت درصدد جا انداختن و مستحکم ساختن طبقه زنان بعنوان طبقه‌ای است که می‌توان آنها را کشت و از آنها چشم پوشید؛ [یعنی] این تلاشی است برای تعریف کردن خود وجود داشتن حیات زنان به‌مثابه چیزی که از سوی مردان تعیین تکلیف می‌شود، بعنوان یک امتیاز قانونی مردانه.

این جنبش همچنین مبارزه برای آزادی و برابری است، و برای حق سقط جنین و حق برابری دستمزد مبارزه می‌کند، و مبارزه‌ای است علیه اقتصاد نئولیبرال یعنی تشدید کردن بی‌ثباتی، به‌طور خاص برای زنان، بومیان [آمریکا] و فقرا. حق سقط جنین مبتنی است بر حق هر زنی برای مطالبه آزادی بر بدن خودش، اما این نتیجه مطالبات جمعی زنان است برای اینکه بتوانند امیالشان را بطور آزادانه، بدون دخالت حکومت و بدون ترس از خشونت، مجازات، و زندان زندگی کنند.

این جنبش خود را از صورت‌های فردگرایانه فمینیسم که مبتنی بر آزادی شخصی و حقوق سوژه منفردند متمایز کرده است. این به آن معنا نیست که روایات و تاریخ‌های فردی اهمیتی ندارند. اهمیت دارند، ولی صورت‌هایی از فمینیسم که درگیر نقد سرمایه‌داری نمی‌شوند مایلند فردگرایی را بعنوان یک امر عادی بازتولید کنند. کلکتیوها از رهگذر آگاهی به یک وضعیت اجتماعی مشترک و تعهد اجتماعی شکل می‌گیرند، فرد درمی‌یابد که آنچه برای زندگی دیگری رخ می‌دهد، اعم از خشونت، بدهی یا انقیاد مرجعیت مردسالارانه، برای دیگران هم اتفاق خواهد افتاد. گرچه اینها ممکن است به اشکال مختلفی اتفاق بیفتند، [ولی] این الگوها وجود دارند، و بنابراین زمینه‌هایی هم برای همبستگی‌اند.

در ایالات متحده، [جنبش] «#من‌هم» در افشگری خصلت فراگیر آزار و اذیت جنسی، در هر شکلی از فضای کار، بسیار قدرتمند بوده است. به هیچ وجه نمی‌توان چشم فروبست بر اینکه چقدر زنان رنج برده‌اند از مزاحمت، انتقام‌جویی و از دست دادن مشاغلشان – [به سبب] مخدوش شدن اعتمادشان به کسانی که اغلب شغلشان وابسته به آنهاست. اما [واژه] «من» در #من‌هم با کلکتیو ما یکی نیست، و یک کلکتیو صرفاً سلسله‌ای از روایت‌های افراد نیست. مبنای همبستگی، برای عمل کلکتیو، مستلزم گذر کردن از پیش‌فرض فردگرایی است؛ در ایالات متحده میل به تأیید مکرر آن اصل لیبرالیسم است، به هزینه پیوندهای کلکتیو پایدار و محکم. در آرژانتین Ni Una Menos به نوعی از سرگرفتن تعهد سیاسی و اخلاقی «!Nunca Mas» یا «دوباره هرگز!» است که در پی دیکتاتوری ایجاد شد. نابودی زندگی و ناپدید شدن هزاران دانشجو و فعال چپ به مخالفت شدید با ممیزی حکومتی، سرکوب، و خشونت انجامید. کشتار زنان به همان اندازه هولناک است، [کشتاری] که اغلب پلیس و دادگاه با سر باز زدن از به رسمیت شناختن جرم، و دولت با امتناع کردن از پشتیبانی از حقوق برابر زنان برای زیستن زندگی‌شان در آزادی و بدون ترس از قتل، در واقع در آن [کشتار] معاونت و همدستی می‌کنند.

⁶. feminicidio

یَنسی: دلایل [شکل‌گیری] این دو جنبش در پیوند با ساختارهای اقتصادی و سیاسی‌ای است که زنان را به حاشیه رانده و سرکوب می‌کنند. ساختارهای اقتصادی و سیاسی به‌طور جدایی‌ناپذیری در پیوند با ماچیس‌موست، مفهوم مسموم هویت مردانه که به حق مردانه بر بدن زنان ترجمه می‌شود؛ در واقع [این موضوع] به مسئله مرگ و زندگی زنان گره خورده است. لطفاً درباره ابعاد اجراگری ماچیس‌مو صحبت کنید.

باتلر: من دیگر مطمئن نیستم که چه چیزی اجراگری به شمار می‌آید، اما از دید من دلیلی که مردان خود را مجاز می‌دانند که بنابر صلاحدید خودشان از شرّ زندگی زنان خلاص شوند، این است که آنها در یک عهد ناگفته (یا نه‌چندان ناگفته) اخوت با یکدیگر هم‌پیمانند. آنها جور دیگری می‌بینند، همدیگر را تأیید می‌کنند و معافیت از مجازات همدیگر را تضمین می‌کنند. در بسیاری جاها خشونت علیه زنان، از جمله قتل، حتا جرم تلقی نمی‌شود. آنها «تلقی دگر از عالم» یا «اعمال پرشور»ند و این عبارات رویکردهای نهادینه‌شده‌ای را نشان می‌دهند که خشونت علیه زنان را طبیعی کرده است، یعنی کاری می‌کند که بنظر برسد خشونت از اجزاء طبیعی یا عادی زندگی است. هنگامی که مردان فمینیست آن پیمان همبستگی را می‌شکنند، در معرض طرد شدن از برخی باهمستان‌ها قرار می‌گیرند، و در عین حال این شکل رویگرداندن از این صفوف دقیقاً همان چیزی است که لازم است.

در بارسلونا مرد خوش‌نیتی به من گفت که او محق نیست به تظاهراتی فمینیستی علیه خشونت بپیوندد. اما من با او مخالف بودم. البته، شاید با او موافق باشم که مشارکت یک حق نیست؛ یک تعهد است. اما مردانی که به این مبارزه مهم برضد خشونت علیه زنان و افراد ترانجسیتی می‌پیوندند لازم است که از رهبری زنان پیروی کنند. آنها برای اینکه در برابر این عهد مرگبار اخوت که مجوز می‌دهد، منحرف می‌کند، و تبرئه می‌سازد با هم بایستند، اول از همه باید با تشکیل گروه‌هایی که خشونت را پس می‌زنند و برابری رادیکال را تأیید می‌کنند به مقابله در برابر دیگر مردان بپردازند. با این همه گرفته شدن جان زنان و اقلیت‌ها از هر دسته‌ای، نشان می‌دهد که آن‌ها به یک اندازه ارزشمند تلقی نمی‌شوند. مبارزه با خشونت در پیوند با مبارزه برای برابری‌ست.

یَنسی: کتاب جدید شما دربارهٔ خشونت-پرهیزی از چه راه‌هایی به پرسش‌های مربوط به آسیب‌پذیری زنان می‌پردازد؟

باتلر: این کتاب، با عنوان *نیروی خشونت-پرهیزی*، مطمئناً به زنان هم می‌پردازد اما دغدغهٔ اصلی‌اش همهٔ افرادی است که زیستن‌شان کم‌وبیش اصلاً به حساب نمی‌آید. من نه فقط برای نشان دادن اینکه چگونه حیات انسانها متقابلاً به یکدیگر وابسته است، بلکه برای نشان دادن آن که چگونه تعهدات اخلاقی ما برای حفاظت کردن از جان یکدیگر از آن وابستگی متقابل ناشی می‌شود، از ایدهٔ «ارتباطی بودن»⁷ استفاده می‌کنم. ممانعت از خشونت راهی است برای دفاع کردن و بزرگداشت آن پیوند براساس ارزش برابر جان‌ها، اما این یک اصل صوری و انتزاعی نیست. ما برای زیستن به یکدیگر نیازمندیم و این موضوع به همان اندازه که در مورد روابط خانوادگی یا خویشاوندی صادق است در مورد پیوندهای جهانی و فراملی نیز صادق است. انتقاد از فردگرایی جزء مهمی از هر دو اندیشهٔ مارکسیستی و فمینیستی بوده است، و اکنون این موضوع اضطراری می‌شود چون ما در جستجوی ادراک خودمان به‌مثابه موجودات زنده‌ای هستیم که به دیگر موجودات انسانی و غیرانسانی، یعنی به تمام سیستم‌ها و شبکه‌های حیات، پیوند خورده‌ایم. انحاء مختلف تهدید به نابودی می‌تواند شکل خشونت حکومتی، زنانگی‌کشی، بی‌قیدی در برابر مسئله مهاجران، گرمایش جهانی زمین و... را به خود بگیرد. ما

7. relationality

برای پی بردن به چرایی وظیفه‌مان در قبال مبارزه با خشونت حتا به وقت تشدید خصومتها، یا [بعبارتی] دقیقاً به وقت تشدید این خصومتها، باید به بازناندیشی پیوندهای حیات پردازیم.

یَنسی: بحث شما دربارهٔ خشونت-پرهیزی از چه طریق عادات فرهنگی رایج در خصوص خشونت، بطور خاص خشونت مردانه را هدف قرار می‌دهد؟

باتلر: پرسش خوبی مطرح کردید. برای من خشونت، مردانه یا مذکر نیست. من فکر نمی‌کنم که خشونت برآمده از اعماق وجود مردان است یا ساخته و پرداختهٔ تعریف ضروری مردانگی است. ما می‌توانیم دربارهٔ ساختارهای سلطهٔ مردانه، یا مردسالاری، صحبت کنیم و در این موارد این ساختارهای اجتماعی و تاریخ آنهاست که باید برچیده شوند. پی بردن به این مسئله دشوار است که چگونه می‌توان اعمال فردی خشونت‌آمیز را درون ساختارهای اجتماعی‌ای درک کرد که آن را تشویق می‌کند، به آن مجوز می‌دهد و آن را تبریئه می‌کند. شاید ما موجودات اجتماعی‌ای هستیم که زندگی‌شان را در ساختارهای اجتماعی‌ای می‌زیند که قدرتی برای تغییر دانش دارند. بنابراین من فکر می‌کنم مردان فرد به فرد نمی‌توانند برای بهانه آوردن به «ساختارهای اجتماعی» ارجاع دهند، یعنی «ساختار اجتماعی سلطه مردانه مرا به ارتکاب این خشونت سوق داد.»

در عین حال این وظیفهٔ تک‌تک ماست که از خود بپرسیم چگونه این ساختارها را می‌زییم، بازتولید می‌کنیم یا دربرابرشان ایستادگی می‌کنیم. بنابراین اگرچه تغییر می‌تواند در سطح فردی اتفاق بیفتد، الگوهای عدالت ترمیمی⁸ به ما می‌گویند که افراد در بستر باهمستان‌ها و روابط تغییر می‌کنند، و اینگونه است که ساختارهای جدیدی برای نسبت‌گرفتن ساخته شده و قبلی‌ها برچیده می‌شوند. به این ترتیب، یعنی اخلاق باید فراتر از یک پروژهٔ فردی بازسازی خود باشد، چون زندگی‌ها در ملازمت دیگران بازساخته می‌شود. این روابط هستند که از ما محافظت می‌کنند و از این رو شایستهٔ توجه و تعهد اجتماعی ماست.

⁸. restorative justice models